أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلاةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 فقال:

 «يا أبا عَبد اللَه، لَيسَ العِلمُ بِالتّعلُّمِ، إنّما هو نورٌ يقَعُ فى قَلبِ مَن يريدُ اللَه تَباركَ و تَعالى أن يهديهُ.»

 امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند:

 علم به‌واسطه تعلّم حاصل نمی‌شود؛ بلكه نوری است كه خداوند متعال در قلب كسی كه اراده و مشیتش به هدایت او تعلق گرفته است، قرار می‌دهد (تا به‌وسیله آن نور مسیر كمال را طی كند و بتواند خود را از انحرافات و مزلّات و مهالكی كه نوعاً برای افراد بشر پیش می‌آید، محفوظ نگاه دارد).

## علم، به معنای یقین و انكشاف واقع‌

 در جلسه گذشته عرض شد كه علم به‌معنای یقین و كشف واقع است. اگر ثبوت یك مطلب برای انسان به‌نحوی باشد كه هیچ‌گونه شك و شبهه‌ای در آن راه نداشته باشد، به آن مرتبه علم می‌گویند.

## توهمات، مبنای علمی اكثر مردم در امور زندگی‌

 حال آیا عموم مردم در اجتماعات، محاورات، تصمیمات، شهادات و قضاوات به این كیفیت هستند؟! اگر چنین است، چطور ممكن است برای افراد با كمترین شبهه‌ای تبدّل عقیده پیدا شود؟! مگر می‌شود در دل شخصی كه چراغ نورافشان را می‌بیند، شك و شبهه به‌وجود آورد؟! با دقت مختصری در ارتباطات عوام و خواص متوجه می‌شویم كه غالب آنچه را كه یقین و علم می‌دانند، اگر نگوییم شك و تخیل است، از مصادیق ظن و گمان است و به ندرت برای كسی علم پیدا می‌شود.

## استفاده معاویه از عدم یقین مردم برای مقابله در جنگ صفین‌

 حركت معاویه و اهل شام در جنگ صفین و مقابله با امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به‌واسطه اخبار و روایاتی بود كه توسط بعضی از اصحاب نادان و معاند پیغمبر جعل شده بود.[[1]](#footnote-1) كسانی مثل سَمُرةبن‌جُندب و ابوهریره اجیرشده معاویه بودند و برخلاف‌

 و ضدّ موقعیت امیرالمؤمنین برای مردم شام روایات جعلی نقل می‌كردند.[[2]](#footnote-2) جمعیت شام هم فكر نكردند چگونه ممكن است پیغمبر علیه داماد و جانشین خود این مطالب را بفرماید.

 مگر می‌شود آن‌قدر حماقت در میان مردم وجود داشته باشد كه شخصی در بالای منبر مسجد شام خبری جعلی علیه امیرالمؤمنین نقل كند و معاویه براساس آن بتواند لشكری عظیم حركت دهد و در مقابل حضرت بایستد؟![[3]](#footnote-3) مگر ممكن است معاویه، امیرالمؤمنین را به‌عنوان فردی مخالف با رسول خدا معرفی كند و مردم اصلًا این مطلب را نفهمند؟! علت آن است كه تفكر مردم به‌طوركلی براساس تخیل است نه براساس علم و یقین. چه‌بسا نوجوانی سیزده‌ساله قضیه‌ای را نقل می‌كند و یك مرد شصت‌ساله می‌پذیرد؛ چراكه هنوز قوای عقلانی او در عالم صباوت و طفولیت گرفتار است.

## مشاهده تصویر رهبر فقید در ماه، حاصل غلبه قوه متخیله بر عقل‌

 چنان‌كه نظیر این قضیه برای خود ما اتفاق افتاد. در اوایل انقلاب از این‌طرف و آن‌طرف تلفن می‌كردند و می‌پرسیدند: «آیا شما عكس رهبر انقلاب حضرت آیةاللَه خمینی را در ماه دیده‌اید؟!»

 حتی یك فرد شصت‌وپنج‌ساله از اقوام نزدیك پدر ما كه شخصی تحصیل‌كرده، مجرّب و پخته بود، به ایشان تلفن كرد و گفت: «آقا! شما هم به پشت‌بام بروید و تماشا كنید؛ من این تصویر را می‌بینم!» مرحوم والد هم خندیدند و فرمودند: «آقاجانِ من! این حرف‌ها چیست؟!»[[4]](#footnote-4)

 ببینید قوه تخیل بشر چقدر قوی است كه خرافی‌ترین مطلب نیز برای او امری مسلّم جلوه می‌كند! آیا شما از این مطلب بی‌اساس‌تر سراغ دارید؟! ماه چه ربطی به عكس شخص دارد؟! اما وقتی یك شخص به كسی بگوید و او نیز برای فرد دیگری‌

 نقل كند، به‌تدریج همه افراد در تمام شهر و كشور همین مطلب را می‌گویند.

 ما كه باید در تمام دنیا به‌عنوان ملتی متفكر، مُبادی آداب و موازین انسانی و اسلامی و مؤدَّب به آداب منطقی و عقلانی مطرح باشیم، به این كیفیت معرفی می‌شویم. خارجی‌ها به ما می‌خندند و می‌گویند: «نگاه كنید! همه اینها مانند هم هستند!» چقدر زشت و غلط است!

 علت آن است كه توده مردم در دریای تخیل و توهم غوطه‌ور هستند. شخصی در آن‌طرف دنیا خوابی می‌بیند و آن خواب به‌عنوان یك اصل ارزشمند در حركت یك ملت مطرح می‌شود و به آنها خط می‌دهد. یك خواب، ملتی را از مسیر واقعی خود برمی‌گرداند و به‌سمت مخالف حركت می‌دهد؛ درحالتی‌كه شاید شخص در اثر دعوا كردن یا پُری شكم و یا بر پایه تخیلات این خواب را دیده باشد.

## عدم حجیت مكاشفه و خواب در سلوك و استنباط احكام شرعی‌

 آری، مصیبت ما این است كه برخلاف رهنمودهای بزرگان و اولیای الهی، با یك خواب تمام موازین علمی و منطقی و مُدرَكات لایتخلّف را كنار می‌گذاریم؛ با یك خواب، فاسق را به مرتبه تقدس می‌رسانیم، و فرد مقدسی را به مرتبه فسق می‌كشانیم.

 پیغمبر می‌توانست بگوید هركسی خوابی دید به خوابش عمل كند؛ درحالی‌كه در دستورات شرع به این امر تكلیف نشده است. در اسلام ادلّه اثبات احكام فقط عقل و كتاب و سنّت و بنا بر بعضی مسالك، اجماع است.[[5]](#footnote-5) اگر مجتهدی بخواهد حكمی از احكام اسلامی را استنباط كند، باید براساس یكی از این ادلّه باشد.

## دو دلیل در عدم حجیت خواب و مكاشفه‌

 خواب و مكاشفه به دو دلیل جزء ادلّه احكام به‌حساب نمی‌آیند:

 دليل اول‌ اینكه مسئله خواب بسیار پیچیده و غامض است. حتی بسیاری از افرادی كه دارای مراتب و مراحلی هستند، در تعبیر خواب آن‌طور كه بایدوشاید نمی‌توانند به راه صواب بروند.

 دليل دوم‌ اینكه اگر قرار باشد پیغمبر، استنباط احكام را به خواب و مكاشفه و غیره بسپرد، سنگی روی سنگ بند نخواهد شد.

 مجتهد نمی‌تواند در مقام فتوا و استنباط، به خواب كمترین ترتیب‌اثری بدهد؛ زیرا خواب‌ها با یكدیگر تعارض پیدا می‌كنند و در مقام تعارض چاره‌ای وجود ندارد. البته اگر خواب توسط بعضی موازین دیگر تأیید شود، حجت خواهد بود.

## حكایتی در عدم دخالت مكاشفه در هنگام استنباط

 چندی پیش شخصی نزد بنده آمد و گفت: «آقا! من در مكاشفه دیدم كه امام زمان علیه‌السّلام راجع‌به ...» همین‌كه خواست از آن قضیه كه درباره قضاوت نسبت به موردی بود صحبت كند، گفتم: «شما ابتدا خودِ مطلب را مطرح كنید. قبل از اینكه این مكاشفه را تعریف كنید جواب شما را می‌دهم تا بدانید كه در فتوا و استنباط احكام شرعی نباید به مكاشفه و خواب اعتنا كرد.»

 معنا ندارد انسان به پزشكی كه بیست سال درس خوانده و در بعضی مسائل تخصّص پیدا كرده، بگوید: «بنده خواب دیدم كه شما اگر فلان قرص را به مریض بدهید خوب می‌شود!» خواب در اینجا اهمیت ندارد و طبیب باید طبق موازین عمل كند.

 البته ممكن است خواب منطبق با موازین پزشكی نیز باشد و انسان باید در چنین مواردی خواب را جزء احتمالات قرار دهد و راجع‌به آن تحقیق كند؛ چه اینكه‌

 انسان باید راجع‌به هر قضیه‌ای تحقیق كند.

## تحصیل علم و یقین و پرهیز از تقلید كوركورانه، اولین سفارش امام صادق به عنوان بصری‌

 به‌طورعام ترتیب اثر دادن به خواب و مكاشفه برخلاف مرام اسلام بوده و قطعاً مناقض با سلوك الی‌اللَه است؛ لذا اولین مطلبی كه امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند این است كه باید به‌دنبال علم و یقین برود و هر قدمی كه برمی‌دارد با حجت قرین باشد، نه اینكه از هر فردی كوركورانه و مقلّدانه دنباله‌روی نماید.

## انغمار در تخیلات سبب ابتعاد از واقعیاتِ علمی‌

 گرچه در آیات و روایات بر این مسئله تأكید فراوانی شده است،[[6]](#footnote-6) ولی گویا آن‌قدر در احساسات و تخیلات منغمر هستیم كه نمی‌توانیم مطلب را بپذیریم و در مسائل دائماً به‌دنبال ظواهر می‌رویم و آن جنبه را بر جنبه عقلانی و منطقی غلبه می‌دهیم.

## روایت امام صادق پیرامون شك‌نما بودن مرگ در نزد انسان‌

## تخیلات، هادم واقعیات موت در دیدگاه انسان‌

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند:

 لَم يخلُقِ اللَه عزّ و جلّ يقيناً لا شَكّ فيه اشبَهَ بِشَكّ لا يقينَ فيهِ مِنَ الموت.

 «خداوند امر يقينى و مسلّمى را كه هيچ شكى در آن نيست، شبيه‌تر به امر مشكوكى كه گويى هيچ يقينى در آن نيست مانند مرگ نيافريده است.»[[7]](#footnote-7)

 همه ما می‌دانیم مرگی كه فعلًا برای فلان شخص پیش آمده، روزی برای ما نیز پیش خواهد آمد. نسبت به این قضیه كاملًا یقین داریم اما درعین‌حال طوری برخورد می‌كنیم كه گویا موت برای ما نوشته نشده است. اگر واقعاً به مرگ یقین و باور داشته باشیم، وضع ما این‌طور نخواهد بود.

## دلالت سوره تكاثر بر بالفعل بودن بهشت و جهنم‌

 در سوره مباركه تكاثر می‌فرماید:

 (بِسْمِ اللَه الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\* أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ\* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ\* كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ\* ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ\* كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ\* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ\* ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ\* ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ).[[8]](#footnote-8)

 «توجه و گرایش به كثرات شما را از یاد خدا منصرف و منحرف كرد\* تا وقتی‌كه در آستانه مرگ واقع شده و قبر خود را در برابر دیدگان خود مشاهده نمودید\* (ای مردم، شما كه به مرگ یقین دارید، تا چند به دنبال كثرت‌طلبی و تفاخر هستید؟! وقتی جانتان به لب آید و تمام پرده‌ها كنار رود، متوجه خواهید شد كه كثرت‌طلبی جز خسران و بدبختی نتیجه‌ای برای شما به‌بار نیاورده است)\* ابداً چنین نیست كه قضیه به‌همین كیفیت بماند و به‌زودی هر شخص خودخواه و خودپسندی خواهد دانست\* و باز هم تاكیداً ابداً چنین نیست كه گرایش به كثرات برای شما مفید باشد، به‌زودی خواهید دانست\* ابداً چنین نیست؛ اگر شما به علم‌الیقین می‌دانستید و از حقیقت امر مطلع می‌شدید،\* هرآینه حقیقت دوزخ را (كه حقیقت توجه به كثرات و باطن توجه به غیرخداست) می‌دیدید\* و سپس آن را به عین‌الیقین درمی‌یافتید\* و پس از آن شما از نعیم ولایت مورد سؤال قرار می‌گرفتید.»[[9]](#footnote-9)

## امكان شهود بهشت و جهنم در دنیا به‌واسطه علم‌الیقین‌

 آیه نمی‌فرماید اگر در آینده علم‌الیقین داشته باشید جهنم را می‌دیدید؛[[10]](#footnote-10) آیه به آینده اشاره نمی‌كند و می‌فرماید: «این از نقصان شماست كه علم ندارید و الّا الان جهنم را می‌دیدید.» حال چگونه ممكن است كسی لهیب جهنم یا نعمت‌های بهشت را ببیند و این‌طور عمل كند؟!

## تحقق علم‌الیقین در وجود حارثةبن‌مالك‌

 قضیه حارثةبن‌مالك مصداق‌ (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ\* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) است. معنای اینكه او به پیغمبر عرضه داشت: «یا رسول‌اللَه، من الان جهنم و بهشت و افرادی را كه در آن معذّب یا متنعّم هستند، می‌بینم» آن است كه ای رسول خدا، من همین الان افرادی را كه در اطراف شما نشسته‌اند، می‌بینم كه كدام‌یك از آنها در جهنم یا بهشت هستند. اما چون مهلتی وجود دارد و نباید آبروی كسی برده شود، حضرت او را ساكت كردند كه فعلًا قرار نیست پرده‌ها را كنار بزنی و آبروی افراد را بریزی.[[11]](#footnote-11)

 حال آیا اصلًا ممكن است حارثةبن‌مالك كه الان بهشت و جهنم را می‌بیند دیگر دروغ بگوید، غشّ در معامله كند، خیانت در امانت كند و برخلاف دستور خدا عمل كند؟! آیا اگر شما كاسه زهر را در جلوی خود ببینید از آن می‌نوشید؟! چرا در هنگام حركت در جاده و دیدن تصادف، تا مدتی آهسته می‌رانید؟!

 تمام اینها به‌جهت آن است كه ما علم‌الیقین نداریم و با واقعیت و حقیقت، با شوخی و شك برخورد می‌كنیم. خبری نقل شده و برای ما مقداری حالت اطمینان حاصل شده است، ولی چقدر خود را در این حقیقت احساس می‌كنیم؟ «این‌قَدَر هست كه بانگ جرسی می‌آید.»[[12]](#footnote-12)

 ما را به آنجا دعوت می‌كنند و می‌گویند: لزومی ندارد به‌دنبال طبیب و علاج و دارو بروید؛ علم‌الیقین پیدا كنید كه علم‌الیقین طبیب و علاج را با خود می‌آورد. فردی كه بیمار شده و درد در تمام شكمش پیچیده ولی علت و ریشه درد را تشخیص‌

 نمی‌دهد باید به‌دنبال علم‌الیقین برود؛ اگر علم‌الیقین داشتیم و درد را می‌دیدیم، علاجش آسان بود و دیگر با تخیل برخورد نمی‌كردیم و به مقصد می‌رسیدیم و در موقعیت خود محكم بودیم و فردی نمی‌توانست ما را فریب دهد.

## حكایت «خر برفت» مثنوی پیرامون تقلید كوركورانه‌

 در این جلسات سعی بر آن است كه بیشتر مطالبی را كه از مرحوم والد شنیده‌ام بیان كنم و از پیش خود كمتر دخل و تصرف داشته باشم. یكی از مواردی كه ایشان زیاد مطرح می‌كردند و تذكر می‌دادند، داستان «خر برفت»[[13]](#footnote-13) مثنوی است كه نكات بسیاری در آن وجود دارد.

 درویشی گرسنه از جایی می‌گذشت، چراغ خانقاه را روشن دید، خرش را به میرآخور[[14]](#footnote-14) سپرد و وارد شد. مجلسی مهیا بود و همه نشسته بودند ولی بساط خوردن در كار نبود؛ آنها هم مثل آن مسافر، درویش و بیچاره بودند.

 رندان به پیر خانقاه گفتند: «شخصی آمده و الاغی هم دارد كه در كنار آخور بسته است.» پیر گفت: «از او استمالت كنید و دورش را بگیرید و بگویید: شما سَرور ما هستید؛ اگر شما در مجلس ما شركت نكنید، مجلس ما رونق ندارد.» آنها نیز او را تكریم كردند:

صوفیانش یك‌به‌یك بنواختند \*\*\* نَردِ خدمت‌هاش خوش می‌باختند

آن یكی پایش همی مالید و دست‌ \*\*\* وان یكی پرسید از جای نشست‌

وان یكی افشاند گَرد از رخت او \*\*\* وان یكی بوسید دستش را و رو

 شروع كردند به مهمان‌نوازی و خدمت كردن، اظهار محبت و دوستی نمودن؛

 و دست و صورتش را می‌بوسیدند، یكی لباسش را درآورد و تكان داد و یكی لباس دیگری به او پوشاند. خلاصه وقتی با این خوش‌وبش‌ها، گرم‌گرفتن‌ها، سلام‌وصلوات‌ها، بالای مجلس نشاندن‌ها و بله‌قربان گفتن‌ها دلش را ربودند و عقلش را زدودند، خرش را برای تهیه غذا بردند و فروختند و شروع كردند به گفتن ذكرِ «خر برفت و خر برفت». آنها با حیله و كلك، شكّش را به یقین بدل كردند و او نیز این ذكر را تكرار می‌كرد و وقتی به خود آمد، دید خرش را بُرده و فروخته‌اند.

 درویش بیچاره به میرآخورگفت: «چرا خر مرا به آنها دادی؟» او پاسخ داد: «من خواستم به تو بگویم كه خرت را برای فروش می‌برند، اما دیدم آواز" خر برفت و خر برفتِ" تو از بقیه بالاتر است. با خود گفتم: حتماً از قضیه مطلع هستی؛ دراین‌صورت من چه كار می‌توانستم انجام دهم؟!»

خلق را تقلیدشان بر باد داد \*\*\* ای دوصد لعنت بر این تقلید باد

خاصه تقلیدِ چنین بی‌حاصلان‌ \*\*\* كآبرو را ریختند از بهرِ نان‌

 انسان باید یا خودش اهل علم و تشخیص باشد یا از فردی كه اهل علم است تقلید كند.

## كیفیت نفوذ تدریجی اهل دنیا در مبانی علمی و یقینی سالك‌

 مولانا در این داستان روش اهل دنیا را بیان می‌كند كه چگونه فرد مستحكمی را كه برایشان خطر دارد، با عباراتی نظیر «آقا! علم شما چنین‌وچنان است، سخای شما منّت از حاتم طایی می‌برد، مجلس ما بدون حضور شما رونق ندارد و ظلمت‌كده‌ای بیش نیست» به‌تدریج از موضعش پایین می‌آورند.

 هركدام از این جملات سهمی از سهام ابلیس است. خدا می‌داند كه این دست بوسیدن‌ها چه بر سر انسان می‌آورد و چگونه به‌تدریج دلش نرم می‌شود و بعداً تا بناگوش كلاهی بر سرش می‌گذارند! این مسكین در ابتدا در مرام خود محكم ایستاده‌

 بود، ولی تیزی و حدّتی كه بتواند این مسئله را ادراك و آنها را دفع كند، در او وجود نداشت.

## دافعه سالك، طارد مكاید اهل دنیا

 جاذبه و دافعه هر دو ضرورت دارد، و الّا افراد كم‌كم دور انسان را می‌گیرند و موضع او را تغییر داده و بر طبق میل خود قرار می‌دهند. گاهی فقط با چند تلفن، نامه و ملاقات تا جایی مرام شخص تغییر می‌كند كه حاضر می‌شود یك كار غیرشرعی را به‌راحتی انجام دهد! خدا می‌داند كه اهل دنیا برای رسیدن به مطامع خود، چه حِیلی برای انحراف افراد دارند و دست به چه كارهایی می‌زنند!

## صلابت سلوكی مرحوم علامه طهرانی در مسجد قائم‌

 در زمان حضور مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در مسجد قائم، احدی نتوانست صراط و مسیر ایشان را تغییر دهد. روزی به بنده فرمودند:

 فلانی، گول این مردمی را كه دست می‌بوسند نخور! هركدام با این دست بوسیدن‌ها هزار تمنا دارند و بی‌دلیل نمی‌آیند.

 این فرمایشات نصیحت‌هایی بود كه سبب شد دید ما نسبت به جریانات روشن شود. این‌گونه افراد اطرافِ آقا را می‌گیرند تا فردا یك معامله ربوی را برای آنها شرعی كند و در فلان قضیه به نفع آنها حكم دهد.

 انسان باید مواظب باشد كه هیچ‌گاه در اقبال زیادِ افراد، اصل و محور واقعی را فراموش نكند و در هر صحبت و مجالستی اول آن محور را در نظر بگیرد و بعد حرف بزند و قبول معاشرت كند. مبادا آن محور مخفی شود و انسان به گفتار افراد دل بسپارد، كه در یك دل دو دوست نمی‌گنجد!

## حكایتی عبرت‌آموز از مرحوم آیةاللَه سید جمال‌الدّین گلپایگانی در استدراج عالمی نجف‌دیده‌

 مرحوم والد رضوان اللَه علیه در كتب خود از مرحوم آیةاللَه العظمی حاج سید جمال‌الدّین گلپایگانی رضوان اللَه علیه به نیك‌نامی و رفعت، اسم برده‌اند.[[15]](#footnote-15) ایشان راجع‌به ضرورت استقامت و صلابت در مسیر سلوك به‌جهت عدم رخنه تدریجی جریانات اعتباری می‌فرمودند:

 روزی در خدمت مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی بودم و ایشان گفتند:

 آقا سید محمدحسین، قضیه‌ای دارم كه برای شما بسیار عبرت‌آموز است. در زمان طلبگی، من در نجف سال‌های‌سال با فردی بسیار فاضل، خوش‌ذوق، فهیم و زرنگ هم‌بحث بودم. یك روز مطرح كرد كه می‌خواهد به مسقطالرّأس خود شاهرود برگردد تا به وعظ و ارشاد مردم آنجا مشغول باشد. من ضرورتی برای رجوع ایشان به شاهرود ندیدم، ولی چون اصرار كرد، موقع بیرون رفتن از درِ منزل در گوشش گفتم: «رفیق برو، ولی مراقب باش كاری نكنی كه خدا و دین از زندگی تو كنار برود.»[[16]](#footnote-16)

 این قضیه گذشت و نامه‌های او برای ما می‌آمد و ما هم جواب می‌دادیم تا اینكه مدتی بعد نامه‌ها قطع شد و ما تعجب می‌كردیم كه چرا به ما نامه نمی‌دهد. سال‌ها به‌حسب ظاهر از او خبری نداشتیم و همین‌قدر می‌دانستیم كه در شاهرود عالم وحید شهر و مرجع مراجعه افراد گردیده است.

 بعدازظهر روزی از ایام تابستان كه در منزل به مطالعه مشغول بودم، درِ منزل به‌صدا درآمد و یكی از فرزندانم آمد و گفت: «پیرمردی با ریش تراشیده، كت‌شلوار، عصا و كلاه فرنگی می‌خواهد شما را ببیند.» گفتم: «بگویید بیاید بالا!» وقتی از در وارد شد، دیدم یك خوك به اتاق وارد شد و ظلمت همه‌

 فضا را اشغال كرد. وقتی او را شناختم، گفتم: «قَبَّحَ اللَه وَجهَك؛ خدا صورتت را زشت گرداند! این چه وضع و قیافه‌ای است كه تو داری؟!»

 گفت: «رفیق، قصه‌اش مفصل است و ما دیگر جهنمی هستیم! وقتی ما از نجف به شاهرود رفتیم، حاكم شرع شهر شدیم و مردم با ما آشنا شدند و در مسائل به ما مراجعه می‌كردند. امر و نهی می‌كردیم، جلوی كارها و مجالس خلاف را می‌گرفتیم و برای رتق‌وفتق امور، مردم را بسیج می‌كردیم.

 حاكم آنجا دید با مجتهد مبسوطالیدی كه از نجف آمده نمی‌تواند كنار بیاید و اگر وضع به این كیفیت ادامه پیدا كند، او حاكم علی‌الاطلاق نخواهد بود؛ و لذا در مقام رفع این تضاد برآمد.

 یك روز گفتند حاكم می‌خواهد به دیدن شما بیاید. او با بعضی از افراد آمد و هدایای مفصّل و فرش‌های قیمتی برای ما آورد و شروع كرد به صحبت و تعریف و تمجید كردن كه: ما در غزارت‌[[17]](#footnote-17) علم و تقوا كسی را مثل شما ندیده‌ایم. ساعتی از مجلس به این مطالب گذشت و در پایان گفت: هر امری داشته باشید ما در خدمت شما هستیم.

 ما هم از اینكه در محله پیچید كه حاكم به دیدن ما در منزل آمده و بالاخره این قضیه موقعیت ما را بالا برد، بسیار خوشحال شدیم.

 هفته بعد دوباره پیغام دادند كه حاكم می‌خواهد به دیدن شما بیاید[[18]](#footnote-18) و ما هم این‌بار آمادگی بیشتری برای پذیرایی داشتیم. آمدند و مسئله به‌خوبی و خوشی گذشت و ما را برای حضور در مجلس خود دعوت كردند.

 ما در آن مجلس شركت كردیم و دیدیم كه همه اعیان آمده‌اند و خیلی هم ما را تحویل گرفتند. اواخر مجلس شنیدم كم‌كم زمزمه‌هایی می‌شود و به هم می‌گویند: «به‌احترام آقا نمی‌شود؛ این كار را نكنید!» گفتیم: «قضیه چیست؟» گفتند: «ظاهراً می‌خواهند بساط شرب خمر پهن كنند منتها به‌احترام شما

 ملاحظه می‌كنند.» من متأثّر شدم و آن‌چنان برآشفتم و بر آنها نهیب زدم كه تمام اهل مجلس از رعب و وحشتِ فریاد من به لرزه و هراس افتادند؛ و با حالت قهر از مجلس بیرون آمدم.

 سه روز بعد از این ماجرا شبی حاكم به منزل ما آمد و بنا را بر عذرخواهی و اغماض و شرمندگی گذاشت و با الحاح و اصرار از ما تقاضا كرد كه برای صرف شام دوباره به منزل ایشان برویم. در اینجا قباله ملك خیلی قیمتی و مرغوبی را در یكی از مناطق خوب به‌عنوان پیش‌كش اهدا كرد و رفت.

 من نیز دعوت او را پذیرفتم و به منزل او رفتم. اواخر مجلس باز صحبت و زمزمه‌هایی شد و حاكم گفت: «آقا! چون اینها به شما محبت و ارادت دارند و می‌خواهند با شما انس داشته باشند و نمی‌توانند شما را رها كنند، شما هم كاری به اینها نداشته باشید و بگذارید پنهان از شما كارشان را انجام دهند و محبت اینها را زیر پا نگذارید تا لطفشان به شما باقی بماند.» ما هم سرمان را پایین انداختیم و مجلس را ترك كردیم.

## حكایتی در كیفیت استخدام ظواهر شرعی برای وصول به دواعی نفسانی (ت)

## حكایتی در ترجیح نفسانی ضرورت ارشاد مردم بر وجوب نماز (ت)

## حكایت تأخیر نماز مرحوم سید بحرالعلوم، بر مبنای اشراف اولیای الهی بر ملاكات احكام (ت)

 حدود سه هفته از این جریان گذشت و تمام این مدت طعم و لذت شام آن شب، پیوسته فكر و ذهن مرا مشغول می‌داشت تا اینكه باز حاكم برای صرف شام مرا دعوت نمود و من با تمایل شدید و اشتیاق وافر دعوت او را لبیك گفتم. پس از وارد شدن دیدم باز همان مهمان‌های معهود، در محفل حضور دارند و طبق برنامه قبلی سفره گسترانیدند و شام را با لذت و اشتیاقی وافر

 صرف نمودیم.[[19]](#footnote-19) حاكم گفت: «آقا! اینها نسبت به شما دلگیرند و می‌گویند ما نمی‌توانیم در چنین بزمی باشیم و ایشان محروم باشند. خدا ارحم‌الرّاحمین و غفارالذّنوب و توبه‌پذیر است. شما نیز برای احترام مؤمن، جبران محبت بفرمایید كه این احترام مهم‌تر است.»[[20]](#footnote-20)

 افراد حاضر در مجلس به من گفتند: «اگر آقا اجازه دهند دوستان مایل‌اند با حضور ایشان از باده ناب بهره‌مند گردند و لطف و صفای شرب و شراب، با وجود شما بسیار شیرین و گوارا خواهد شد.» من ابتدائاً ابراز ناراحتی نمودم، ولی اصرار افراد و تمنای آن خانم ساقی، مرا به سستی و تسلیم واداشت و گفتم: «شما به كار خود بپردازید؛ من كاری به كار شما ندارم.»

 پس از بیان این مطلب، آن خانم از همان ابتدای مجلس لیوان‌های شراب را یك‌به‌یك به‌دست افراد می‌داد و به‌سمت وسط مجلس پیش می‌آمد، ولی آن افراد بدون اینكه لیوان‌ها را به‌سوی دهان خود ببرند، در دستان خود نگه داشتند؛ تا اینكه آن زن به من رسید و در مقابل من ایستاد و از من تقاضا كرد لیوانی برای شرب بردارم. من از این عمل ناراحت شدم و ابراز نگرانی نمودم، ولی یك‌مرتبه از هر طرف صدا به خواهش و تمنا و اصرار بر شرب‌

 باده برخاست و چنین تقاضا شد كه تا من برندارم و صرف نكنم، هیچ‌كدام از آنها شراب را به لبان خود نزدیك نخواهند ساخت، و من هرچه انكار كردم آنها بر اصرار خود افزودند؛ تا اینكه آن زن با حركات و سكناتی مرا متوجه خود نمود و با ظرافت و لطافتی خاص مرا به وسوسه انداخت و من لیوانی از باده ناب از دست او گرفتم و به دهان خود نزدیك نمودم و آن لیوان را لاجرعه سركشیدم.

 خدا شاهد است به‌محض اینكه شراب وارد معده من شد، یك‌مرتبه احساس كردم چیزی از دل و قلب من خارج گشت، و آن ایمان و اعتقادی كه پیش از این در وجود و قلب خود احساس می‌نمودم، دیگر در نفس خود نیافتم. از آن مجلس بیرون آمدم درحالی‌كه با آن فردی كه پیش‌ازاین وارد مجلس شده بود، زمین تا آسمان تفاوت داشتم.

 پس از مدتی، حاكم مرا به مسئولیتی در دوائر دولتی تنفیذ نمود و من عمامه از سر خود برداشتم و رسماً تحت حمایت و رعایت دستگاه حاكمه قرار گرفتم و مسئولیت قضاوت دولتی را به من واگذار نمودند، و اینك وضع و حال من همین است كه شما مشاهده می‌كنید.[[21]](#footnote-21)

 بعد آقا سید جمال گفتند:

 «آقا سید محمدحسین! حواست جمع باشد كه چه كسانی با لطایف‌الحِیل و به‌تدریج دور انسان را می‌گیرند و چگونه قلب را نرم می‌كنند و مقاصد خود را اجرا می‌نمایند.»

 باری، این‌گونه افراد دائماً به‌سراغ می‌آیند و دین را از همان كسی‌كه زمانی نسبت به جریانی به‌طور جزم حكم می‌كرد، مِن‌حیثُ‌لایشعُر می‌گیرند و دو سال بعد نه‌تنها از اعوان و كمك‌كاران، بلكه از اعیان ظلمه می‌شود! علت این است كه انسانِ دارای علم و یقین، نباید هر جایی برود.

## عدم امكانِ سلامت شخصِ وارد در مشاغل اجرایی دنیوی، بدون اتصال به مقام ولایت‌

 لذا مرحوم آقا بارها می‌فرمودند:

 امكان ندارد فردی كه دستش در دست مقام ولایت نباشد، وارد مشاغل اجرایی دنیوی شود و بتواند جان سالم به‌در ببرد.[[22]](#footnote-22)

 این مسائل به‌خصوص برای ما عبرت‌آموز است و امیدواریم خداوند در همه آنات و لحظات، مسیر حق و آنچه را كه مورد رضای اوست، برای ما مقرّر فرماید.

 اللَهم صلّ علی محمد و آل محمّد

1. امام شناسى، ج ٦، ص ٢٠١:

   « معاويه فرستاد نزد سمرةبن‏جندب و پيام داد: يكصد هزار درهم مى‏دهم تا براى مردم روايت كنى كه آيه قرآن‏﴿ (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ)﴾\*« بعضى از مردم هستند كه به‏جهت به دست آوردن رضاى خدا، جان خود را مى‏دهند و به خدا مى‏فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است» درباره ابن‏ملجم مرادى كه شقى‏ترين كس از قبيله مراد بوده است، نازل شده است؛ و آيه:﴿ (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اللَّهَ عَلى‏ ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ\* وَ إِذا تَوَلَّى سَعى‏ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ\* وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ)﴾ \*\*\* « و بعضى از مردمان هستند كه سخنان آنها بسيار زيبنده و فريبنده و براى زندگى دنيا خوشايند و نيكوست، و چون سخن گويند خدا را بر صدق مدّعاى باطنى و دل خود گواه مى‏گيرند، درحالى‏كه دشمن‏ترين و سرسخت‏ترين دشمنان به اسلام و قرآن‏اند\* و چون پشت كنند، و (اى پيامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند براى فساد در روى زمين، و ازريشه‏برانداختن نسل مردم، و خراب كردن منافع و زراعت و درختان به كار برند، و خداوند فساد را دوست ندارد\* و چون به آنها گفته شود:" از خدا بپرهيز!" چنان مقام شخصيت‏طلبى و عزت او را به گناه درگيرد، و باد غرور در سر بدواند، كه هيچ جايگاهى جز جهنم و آن محلّ پست و سوزاننده براى آنان بهتر نباشد» درباره على‏بن‏ابى‏طالب نازل شده است.

   سمرةبن‏جندب قبول نكرد، معاويه دويست هزار درهم داد، سمره قبول نكرد، معاويه چهار صد هزار درهم داد، سمره قبول كرد.

   (\*) سوره بقره (٢) آيه ٢٠٧.

   ( \*\*\* ) سوره بقره (٢) آيه ٢٠٤- ٢٠٦.» [↑](#footnote-ref-1)
2. سمرةبن‏جندب بعد از شهادت اميرالمؤمنين و ابوهريره در زمان حيات حضرت به نزد معاويه در شام رفتند. [↑](#footnote-ref-2)
3. الغارات، ج ٢، ص ٢٠٨؛ ابوهريرة، ص ٣١؛ شرح نهج البلاغه (ابن‏ابى‏الحديد)، ج ٢، ص ٣٠٢ و ج ٤، ص ٦٣. [↑](#footnote-ref-3)
4. جرعه‏اى از دريا، ج ٣، ص ٦٦٩:

   « آقاى اخوان مرعشى مى‏گفت:

   در مشهد، من، آقاى خامنه‏اى، آقاى طبسى توليت، آقاى ميرزا جواد آقا تهرانى، آقاى آشيخ على فلسفى و آشيخ مهدى نوقانى در اتاقى بوديم. گفتند: الان عكس آقاى خمينى در ماه ظاهر شده است. ما انكار كرديم و گفتيم اين‏چنين نيست.

   آقاى طبسى گفت:" آقا بياييد ببينيد! الان پيداست!" و به زور ما را بيرون كشانيد. آميرزا جواد آقا تهرانى كه مى‏دانست اين حرف اصلى ندارد، از اتاق بيرون نيامد. من به ماه نگاه كردم و گفتم:" من كه چيزى نمى‏بينم." آقاى طبسى با تندى گفت:" تو هميشه مناقشه مى‏كنى؛ نبايد همه چيز را انكار كنى!" آقاى فلسفى گفت:" من چيزى حس نمى‏كنم." آقاى خامنه‏اى گفت:" چشم‏هاى من ضعيف است لذا نمى‏توانم شهادت بدهم، ولى مثل‏اينكه كَلَف‏هاى ماه‏ [لكه‏هاى روى ماه‏] قدرى بيشتر شده است." يعنى مثل اينكه تفاوتى حس مى‏كنم. آشيخ مهدى نوقانى گفت:" من عبا و عمامه‏اى مى‏بينم، ولى خويى است يا خمينى، تشخيص نمى‏دهم."

   غرض اينكه علاقه افراد در ادراك آنها اثر مى‏گذارد.» [↑](#footnote-ref-4)
5. جهت اطلاع بيشتر از مبناى عدم حجيت اجماع، رجوع شود به اجماع از منظر نقد و نظر. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره اسرا (١٧) آيه ٣٦:

   (وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا).

   افق وحى، ص ١٠٥:

   « اى پيامبر، در امور خويش هيچ‏گاه به‏دنبال حدس و گمان مرو و از چيزى كه حقيقت آن واقعاً مثل روز براى تو روشن و آشكار نشده است متابعت و پيروى منما. و بدان كه در روز بازپسين از گوش و چشم و قلب و يافته‏هاى آنان از تو سؤال خواهد شد.»

   عيون الحكم و المواعظ (ليثى) ص ٥١١:

   « هَلَك مَن باعَ اليقينَ بِالشَّك و الحَقَّ بِالباطلِ و الآجِلَ بِالعاجِلِ.» [↑](#footnote-ref-6)
7. بحارالأنوار، ج ٦، ص ١٣٧:

   « فى كتابِ محمّدِ بنِ محمّدِ بنِ الأشعَثِ بِإسنادِهِ أنّ مَولانا عليًّا عليهِ‏السّلامُ قالَ: ما رَأيتُ ايمانًا مع يقينٍ أشبَهَ مِنهُ بِشكٍّ عَلى هَذا الإنسان.» [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره تكاثر (١٠٢). [↑](#footnote-ref-8)
9. البته شأن نزول آيه ناظر به اين قضيه است كه در زمان جاهليت بعضى از قبايل در مورد بزرگان و شجاعان خود نسبت به بعضى ديگر تفاخر مى‏كردند. اگر قبيله‏اى بر قبيله ديگر ترجيح پيدا مى‏كرد، آن‏گاه قبيله مرجوح مى‏گفتند:« بايد مرده‏ها را نيز بشماريم.» لذا به قبرستان مى‏رفتند و آنها را نيز شمارش مى‏كردند.\*

   (\*) مجمع‏البيان، ج ١٠، ص ٨١١؛ مجموعة ورام، ج ٢، ص ٣٠٢. [↑](#footnote-ref-9)
10. يكى از آياتى كه دلالت مى‏كند بهشت و جهنم الان وجود دارد، همين آيه شريفه است. البته اكثر مفسرين به آن اشاره‏اى ندارند. [↑](#footnote-ref-10)
11. الكافى، ج ٢، ص ٥٤. [↑](#footnote-ref-11)
12. ديوان حافظ، غزل ٢١٣:

    كس ندانست كه منزلگه معشوق كجاست‏اين‏قَدَر هست كه بانگ جرسى مى‏آيد [↑](#footnote-ref-12)
13. مثنوى معنوى، دفتر دوّم، بخش پانزدهم: فروختن صوفيان بهيمه مسافر را جهت سماع. [↑](#footnote-ref-13)
14. لغت نامه دهخدا:« ميرآخور: آخورسالار، رئيس اصطبل و قهران.» [↑](#footnote-ref-14)
15. مطلع انوار، ج ٢، ص ٣٩٧- ٤٢٢. [↑](#footnote-ref-15)
16. مرحوم آقا سيد جمال اهل رياضات و سلوك و نور باطن بوده‏اند و لذا ظاهراً خواسته‏اند به او هشدار دهند. [↑](#footnote-ref-16)
17. فرهنگ فارسى عميد:« كثرت، فراوانى، تبحّر.» [↑](#footnote-ref-17)
18. اين رفت‏وآمدها كار خودش را مى‏كند و بى‏حساب نيست. [↑](#footnote-ref-18)
19. براى همين است كه نشستن بر سر سفره‏اى كه در آن شرب خمر باشد، حرام است. [↑](#footnote-ref-19)
20. ما در خدمت مرحوم آقا در مجلس جشنى حضور داشتيم. ايشان موقع مغرب به اتاقى رفتند و نماز مغرب و عشاء را به‏اتفاق رفقايشان خواندند، اما بعضى از ائمه جماعات حاضر در مجلس، نماز نخواندند و مجلس آن‏قدر طول كشيد كه فرصت چندانى تا نيمه‏شب نمانده بود و وقتى سؤال شد:« چرا نماز نخوانديد؟» جواب دادند:« فضيلت احترام مؤمن از نماز اول وقت بيشتر است.» ببينيد شيطان و نفس چطور بر يك عالم و امام جماعت مسجد غلبه مى‏كند!

    پيغمبر اكرم مردم را موعظه مى‏كردند كه هنگام اذان ظهر شد؛ حضرت از منبر به‏زير آمدند و نماز را در اول وقت خواندند. سپس بالاى منبر رفتند و صحبت را ادامه دادند، و نفرمودند: احترام مؤمن بر نماز اول وقت مقدم است و بايد صحبت را ادامه دهيم!\* و \*\*\*

    يكى از دوستان مى‏گفت:« من سابقاً در جلسات سخنرانى حسينيه ارشاد شركت مى‏كردم. سخنران بسيار معروفى در آنجا افراد زيادى را به‏خود جذب كرده بود. يك روز كه قبل از غروب در آن جلسه حضور داشتم و موقع غروب نمازم را خواندم، سخنرانانى آمدند و اين سخنران معهود و معروف هم در آنجا صحبت‏ها را گوش مى‏داد تا اينكه نوبت به سخنرانى خودش رسيد. وقتى بعد از تقريباً سه ساعت صحبتش تمام شد افرادى دور ايشان را گرفتند و مشغول سؤال و جواب شدند. من ديدم يك ربع بيشتر به نيمه‏شب نمانده و نزديك است كه نماز او قضا شود. به افرادى كه آنجا بودند، گفتم:" هنوز آقاى كذا نماز مغرب و عشاء را نخوانده‏اند! آقايان اجازه دهند كه ايشان بروند و نماز بخوانند، چون نماز ايشان فوت مى‏شود." شخصى كه در كنار ايشان بود، گفت:" هدايت و ارشاد و روشنگرى مردم از نمازخواندن واجب‏تر است." ايشان هم نماز نخواند و نمازش قضا شد!»

    ببينيد چطور انسان با دين خدا بازى مى‏كند! چطور شيطان اين‏قدر زيبا توجيه مى‏كند و به‏راحتى صدق را كذب و كذب را صدق جلوه مى‏دهد! حواس انسان بايد جمع باشد و بِزَنگاه را متوجه شود.

    (\*) صحيح بخارى، ج ١، ص ٥٣٦.( \*\*\* ) مطلع انوار، ج ٣، ص ١٩٤ (تعليقه):

    « ناگفته پيداست كه اين رفتار از مرحوم سيد [بحرالعلوم كه برآوردن حاجت و توقع آن مرد خادم را بر نماز اول وقت- آن هم با آن شرايط استثنايى- مقدم مى‏دارد] هيچ ارتباطى با كردار ناپسند و خلاف منهجِ شرعِ بسيارى از افراد كه با بهانه‏هايى واهى نماز اول وقت را به تأخير مى‏اندازند، ندارد.

    مثلًا ديده مى‏شود كه مردم اكثراً مجالس جشن خود را مقارن با غروب آفتاب برگزار مى‏كنند و به‏بهانه حضور ميهمانان از انجام اين فريضه الهى در اول وقت سر باز مى‏زنند و اداء نماز مغرب و عشاء را به انقضاى مجلس و چه‏بسا مقارن با وقت فوت و قضاى آن موكول مى‏كنند.

    بديهى است كسى‏كه اين‏قدر نماز را كوچك بشمارد و اهميت آن را در مرتبت و منزلت اشتغالات آخر خود قرار دهد، تكليفش با آن ولى الهى و عارف بالله همچون سيد بحرالعلوم كه براى حلول وقت نماز لحظه‏شمارى مى‏كند، از زمين تا آسمان فرق مى‏كند، و نبايد خود را در رتبه آن بزرگ قرار دهد؛ زيرا آن عارف كامل با علم و وقوف به مرتبه و منزله اين فريضه الهى و آثار مترتبه بر آن و رضاى پروردگار بر تحفظ اوقات فضيلت آن، دست به چنين رفتارى مى‏زند، و جبران قلب افسرده او را بر اداى نماز مقدم مى‏شمارد. و اين مسئله فقطوفقط به‏واسطه اشراف و معرفت بر منبع و سرچشمه ملاكات احكام و علل تشريع، براى خواص و نوادرى از اولياء بالله و عرفاى الهى حاصل مى‏گردد.

    كار پاكان را قياس از خود مگيرگرچه باشد در نوشتن شير، شير» [↑](#footnote-ref-20)
21. سالك آگاه، ج ١، ص ٤٩ (تعليقه)؛ مطلع انوار، ج ٢، ص ٤١٥ (تعليقه). [↑](#footnote-ref-21)
22. جهت اطلاع بيشتر رجوع شود به اسرار ملكوت، ج ١، ص ٢٠١. [↑](#footnote-ref-22)